حسنات العارفین

تألیف :

شاهزاده محمد داراشکوه

با تصحیحات ومقدمهٔ

سید مخدوم رهین



موسسه تحقیقات وانتشارات ویسمن

تهران ۱۳۵۲

ارزش ۸۰ ریال

این کتاب به‌شمارهٔ ۳۳۹ دردفترمخصوص کتابخانه‌ملی به‌ثبت رسیده است ودریکهزارو
پانصد جلد در خرداد ماه ۱۳۵۲ چاپ شده است

تهران ، چاپ خانه وحید

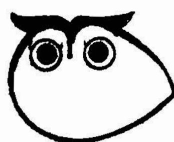
حسنات العارفين

تألیف :

شاهزاده محمد داراشکوه

با تصحیحات ومقدمهٔ

سید مخدوم رهین



موسسه تحقیقات وانتشارات ویسمن

تهران ۱۳۵۲

حسنات العارفین

محمد داشکوه (۱۰۲۴ ـ ۱۰۶۹)

به تصحیح و مقدمهٔ سید مخدوم رهین

اردیبهشت = ثور ۱۳۵۲ خورشیدی

این کتاب در هزار و پانصد نسخه در چاپخانه وحید
بچاپ رسید

چاپ وحید

اهدأ :

به روشن روان هم میهن نامبردارم
خداوندگار بلخ ، مولانای روم .

صوابنامه

	صفحه	سطر
بدست	۱	۷
بلندتر	۹	۳
بسیار	۱۲	۷
۱۰۳۳	۱۲	۱۴ ح
الهی	۹	۱۶
محققاق	۱۶	۱۱
ان بطش ربك لشدید(۲) گفت	۱۰	۸
کرنبی	۱۵	۸و۹
ازین	۱۶	۱۸
دیدن	۱۶	۲۱
گفته ام	۲۰	۱
اطلاق	۲۱	۲۱
خوشحالی	۲۴	۲۲
الحمدلله	۷۸،۲۵	۸،۱۷

	صفحه	سطر
شیخ میر	۲۸	۳
آنجا هم	۳۰	۲
خود	۳۰	۱۹
مقرر	۳۴	۱۹
غوث‌الثقلین	۳۳	۴
طاعت	۳۸	۷
مردن	۳۹	۱۰
ثقلین	۳۹	۱۲
بصرم	۴۵	۵
دفع	۴۸	۲
صندل	۵۰	۱
شاه عالم	۵۲	۵و٦
وقت	٦۱	۱۷
ایشان	٦۲	۱۹
البته	٦۳	۱۱

نیستم‌منصور ونصرت خواه‌ازمنصوروقت ناظروقتم بسطرغیر کرده لااله(؟)

لااله لااله الی‌الله مقصود را شاخه‌ها ببریده‌ام از بهر سرسبزی لا

ص ٦٦

لله	٦۲	۱۳

پیشگفتار

تیموریان هندوستان

دودمان تیموری هند یکی از خاندانهائی است که مانند چند سلسلهٔ دیگر خراسانی (غزنویان ، غوریان ، لودیان و سوریان) از خراسان (افغانستان) رخت به شبه قارهٔ هندوستان کشیدندو فرهنگ و مدنیت اسلامی و تهذیب و تمدن‌خراسانی وزبان و ادبیات دری را دران سامان پخش و ترویج نمودند .

خانوادهٔ تیموری هند اگرچه نژادی غیر از نژاد ما دارد و زبان و شئون اولیهٔ زندگی ایشان باما فرق داشت با اینهم این خانواده جز ازان ما نیست ، چه از روزی که در خراسان زیستند خراسانی شدند و به اندك زمانی زبان ، دین ، اخلاق فرهنگ و خصوصیات قومیشان همه تغییریافت . مظاهر تمدن و تربیت و آداب و خصایص اخلاقی سرزمین فرهنگ پرور خراسان چنان روحیه و عواطف این مردم را تلطیف کرد که در مدت کوتاهی از اخلاق بدوی وستیزه جوئی و ترکتازی و خون آشامی که ویژهٔ مردمان بیابانی و دور از درخشش تمدن های کهن است رویگردان شدند وبه دانش و هنر و دین و داد روی آوردند . از پدرانی که جز خونریزی و غارتگری و مدنیت سوزی کار دیگر نداشتند ، فرزندانی ببار آمدند که مشعل تابناك دانش و هنر را نخست در هرات وسپس در هندوستان افروختند و آوازهٔ هنرپروری و دانائی شان تا اقصای بلاد اسلامی رسید . آباد و پدرام باد این سر زمین که از دیو

پری می سازد و از اهرمن فرشته .

تیموریان هند به شهر های خراسان عشق می ورزیدند و خراسان را میهن محبوب خود می دانستند .کابل سالها پایتخت و مرکز فرمانروائی بابر سرسلسلهٔ این دودمان بود . چند فرزند بابر از جمله همایون در ارگ کابل بدنیا آمدند .وقتی بابر در جنگ پانی پت پیروز وفرمانروائی هند اورا مسلم شد ، دستور داد تا به تمام باشندگان کابل وبدخشان و خوست وصد دره از مرد وزن یك شاهرخی برسانند ، همچنان فرمان داد که از غنایم بدست آمده تحفه ها و هدایای گرانبهائی بهمزارات مقدسهٔ خراسان بفرستند . همین پادشاه بعد از فتح هندوستان برای تعمیر و ترمیم یکی از سد های آب در غزنه پول هنگفتی فرستاد تارنج وزیان مردم غزنه از ناحیهٔ کم آبی مرتفع گردد (۱) درزمان بابر شاه کابل یکی از زیباترین شهرهای خراسان بود . دلبستگی این جهانگشا نسبت به کابل بحدی بود که وصیت کرد تا بعد ازمرگ کالبد اورا درین شهر و در باغ روح افزائی که هنوز هم بنام باغ بابر شاه معروف است بخاك بسپارند .

بابرکابل را مرکز خود قرار داد و خانواده و کسان خودرا درین شهر گذاشته پنج بار به هند حمله برد . درحملهٔ پنجم بابر بههند دوازده هزار سربازبا او بود . سلطان ابراهیم لودی (۲) فرمانروای هندوستان با یکصد هزار سرباز وهزارفیل

---

۱ ـ بابرنامه ص ۸۸ ـ چاپ هند

۲ ـ لودیان : از تیره‌های معروف افغانی که بگفتهٔ پاره ای از صاحبنظران نسلشان از طرف مادر به خالدبن ولید می‌رسد . سرسلسلهٔ این دودمان بهلول شاه بود که طرف توجه سیدمحمدشاه واقع شده شاه موصوف اورافرزند خواند و بهلول سرانجام خود بپادشاهی رسید (۸۵۵ ه) . پس از وی سکندرشاه که پادشاهی دادگر و فاضل بود سلطنت کرد . خواجه نظام الدین احمد مصنف طبقات اکبری در صفحهٔ ۳۴۰ جلد اول این کتاب (چاپ بنگال) میگوید که سکندر شاه لودی شعرفارسی سلیس و هموار میگفت و گلرخی تخلص میکرد . ←

در میدان پانی پت در برابر او مصاف آراست ۹۲۳ ه ، درین جنگ باد پیروزی بر ـ لشکر بابر وزید . سپاه سلطان ابراهیم بسختی شکست خورد و سلطان خود در کمال مردانگی وشهامت شربت شهادت نوشید .

هواخواهی امرای افغانی هندرا نسبت به بابر شاید بتوان یکی از علل‌مهم پیروزی او در فتح هندوستان دانست . قبل از آغاز جنگ پانی پت « دولت خان و غازی خان و دیگر امرای‌کبار سلطان ابراهیم اتفاق نموده ، عرضه داشتی مشتمل بر التماس تشریف قدوم تصرف لزوم فردوس مکانی (بابر) بهند مصحوب عالم خان لودی فرستادند » (درین باره به مآثر رحیمی چاپ کلکته رجوع شود)

همین طور بارسوم‌که بابرازکابل بعزم تسخیر هند رهسپار شد ، طاوس‌خان رئیس یوسف زائی و برخی دیگر از بزرگان افغانی وی را در امر حمله به هند بیشتر تحریض و تحریك کردند .

بابر بعدازین فتح بیشتر ماه های سال را در هندوستان می‌گذراند و فقط تابستان ها گاهی سری به‌کابل می زد . سرانجام روز دوشنبه ششم جمادی‌الاول۹۳۷ درآگره‌زندگی را پدرود گفت وبنا به سفارش خودش کالبد او را بکابل انتقال داده بخاك سپردند .

سلطان سکندر توجه بی سابقه ای به ادبیات دری درهند مبذول داشت. برای اداره امور کشور افرادی را برمی گزیدکه پارسی‌دری بدانند. درتاریخ‌فرشته درشرح‌سلطنت او آمده است‌که درزمان او حتی « کافران بخواندن ونوشتن فارسی که تاآنزمان درمیانشان معمول نبود پرداختند . » پس از اسکندر شاه ، ابراهیم شاه به سلطنت رسید . وی آخرین فرمانروای لودی درهندوستان بود .

پس از بابر فرزندان او سال های متمادی در بیشترین بخش خراسان و نیم قارهٔ هند فرمان راندند . سلطنت طولانی این خاندان در هند ، سبب نفوذ و رسوخ بیش از حد زبان و ادبیات دری و مدنیت خراسانی دران سرزمین گردید . در اثر مساعی این پادشاهان و تشویق آنان از شعرا و دانشمندان و جانفشانی بیحد و اندازهٔ شان درراه اشاعهٔ زبان و ادبیات دری درهند ، دربار سلطنتی آن‌سرزمین به مأمن و قبلهٔ امید ارباب علم و دانش تبدیل شده بود . بزرگترین شاعران‌زبان دری و صاحبنظران در رشته های مختلف علم و فن ازراه های دور ودراز بدربار این خاندان سخن شناس و هنرمند روی می آوردند . اصولا سفر هند برای ارباب ذوق و هنر بخصوص شاعران بصورت آرزوئی درآمده بود :

همچو عزم سفر هند که در هرسرهست

فکروسودای‌تودرهیچ‌سری‌نیست‌که‌نیست

* * *

زشوق‌هندزانسان‌روی‌حسرت برقفادارم

که‌روهم‌گر براه آرم‌نمی بینم مقابل‌را

بیشتراین‌پادشاهان‌خود شاعر وسخنسرای ونقاد بودند . شهبانوان و شهزاده خانم های تیموری نیز هر یك در هنرمندی و نکته آفرینی وبدیهه‌گوئی ورقت ذوق و لطف احساس آیتی بودند . این وضع موجب آن می شد تا شاعران درباری در مضمون آفرینی و دقت در کلام و استواری سخن‌کمال اهتمام را بکار برند .سبك معروف به هندی در همین دوره و در همین دربار نضج و تکامل پذیرفت .

بیرون از شعر تمام پدیده های ذوقی و هنری و ادبی و علمی دریـن دوره رشد کرد و کمال یافت . در تمام رشته های علمی وهنری شخصیت های بارز و کم نظیری ظهورکردند که درسایهٔ حمایت خاندان بابری ده ها اثر ارزنده در هریك‌ازین

رشته‌ها بوجود آوردند . در حکمت ، تصوف، فرهنگ نویسی ، تذکره نویسی ، ترجمه از منابع دینی و فلسفی هند باستان بفارسی ، نجوم و ریاضی ، علوم ادبی ، دانش های دینی ، تاریخ ، جغرافیا، خطاطی و نقاشی شاهکارهائی ارجمند پدید آمد این نهضت ادبی درزبان دری‌که زبان رسمی وادبی سراسر هند بود (۱) وخلاقیت‌های هنری و پیشرفت‌فکری دران سرزمین بیش از هرچیزدیگر مولود اقبال و توجه شاهان دانش‌پژوه‌بابری بود نسبت به دانشمندان و ارباب هنرکه با رفاه وآرامش و آسایش کامل درکنف حمایت این خسروان می زیستند .

آزاد اندیشی و افکار روشن و دانش و بینش پاك این خاندان باعث شده بودکه بسیاری از شاهان تیموری نسبت به مذهب و اعتقادات دینی اقوام‌گوناگون با وسعت نظربنگرند وضمیر پاکشان از هرگونه تعصب و غرض ورزی و تنگ نظری زدوده‌باشد. این‌روش‌پسندیده‌مایهٔ پیدایش‌آثاری‌درفرهنگ هندو نیزگردیدونوشته‌های باستانیشان ترجمه‌و تفسیر و به‌دیگران شناسانده شد . شیوع بیشترعرفان درهند و بتحریر درآمدن آثارصوفیانه وحکمی را باید مولود این آزادی های فکری دانست . بیغرضی و آزادگذاشتن مردم درکیش و آیین خود ، رضایت تمام طبقات مردم و گروه های مذهبی را فراهم کرد . این آزاد اندیشی بجائی‌رسید که اکبربران شد تا دینی تازه که مبانی آن بر محترم داشتن همه ادیان و مذاهب موجود در هند استوار باشد ابداع کندومسلمان و هندو را دریك معبد درپیشگاه پروردگار حاضر سازد .

۱ـ زبان دری درین دوره زبان رسمی و ادبی سرزمین پهناوری بودکه ازآسیای مرکزی‌تا بحر هند وخلیج فارس‌و ازکاشغرومرزچین تا استانبول را دربر میگرفت . اگر استعمار انگلیس درنیم قارهٔ هندکه باکوشش تمام برای برانداختن این زبان درآن‌جادست بکار شد ، و امواج تند ناسیونالیزم درکشور ترکیه توأم با عوامل دیگر از این گونه نمی‌بود این وحدت زبان موجب نزدیکی و تفاهم بیشتر میان‌کشورهای خاوری ومسلمین می گردید .

رویهم میتوان گفت که در میان خانواده هائی که از خراسان بهندرفتند و درآنجا کوس فرمانروائی‌زدند، خاندان تیموری هند بیش ازهمه درپخش وترویج فرهنگ اصیل خراسانی جانفشانی‌کردند و از ناحیهٔ خدمت به علم و هنر وزبان و ادبیات دری وارث و خلف بحق تیموریان هرات بودند وچراغی راکه آنان درقرن نهم‌هجری در خراسان افروختند ووزش تند باد حادثات روزگار خاموشش‌گردانید، اینان یك بار دیگر در هند روشن کردند .

پس از بابر فرزند او همایون برتخت نشست . او نیزمانند پدردانشمند و هنر پرور بود . مدتی از پادشاهی او نگذشته بود که بگفتهٔ خودش شیر مردی باو روی‌کرد .

شیر شاه سوری همایون را شکست سختی داد . وی از هند گریخت و به ایران پناهنده شد و ازشاه طهماسب صفوی برای اعادهٔ تاج و تخت از دست رفته یاری خواست .

مدت کوتاهی از بازگشت او به هند گذشته بود که در ربیع الاول سال ۹۶۳ درحالیکه با گروهی از ریاضی دانان بربام کتابخانهٔ خود منتظر طلوع ستارهٔ زهره بود ، پایش لعزیده از پلکان کتابخانه بسر افتاد و درنتیجهٔ همین عارضه جان به جان آفرین سپرد .

تاریخ سلطنت خاندان تیموری هند راپس از مرگ همایون تاآخرین‌پادشاه تیموری در هندوستان می‌توان به دو بخش قسمت‌کرد:

دورهٔ اول از مرگ همایون و برتخت نشستن جلال‌الدین محمد اکبرتاآخر پادشاهی‌اورنگزیب: این دوره‌که بیش از یك‌ونیم قرن (۹۶۳ ـ ۱۱۱۸ه)رادربرمیگیرد عصر قدرت واعتلای این سلسله‌است وبیشترآثار علمی‌وادبی وشاهکارهای هنری‌زمان تیموری هند درین دوره بوجودآمد.

دورهٔ دوم ازوفات اورنگزیب عالمگیر تا خلع بهادر شاه به دست‌انگلیس

(۱۱۱۸ - ۱۲۷۵) را در بر میگیرد . از ابتدای این دوره سستی و ضعف در بنیان سلطنت این خانواده راه یافت . در سراسر عصر مذکور شهریار زور مند و مقتدری برتخت ننشست و خورشید بخت تیموریان هر روز به افول نزدیکتر می‌شد .

در همین دوره بود که نادر شاه افشار و احمد شاه درانی به هند حمله بردند، ولی‌نه‌تنهابساط سلطنت تیموریان‌را برهم نزدندبلکه‌تااندازه‌ای هم‌مایهٔ تقویت آن شدند .

سراج‌الدین محمد بهادر شاه واپسین فرمانروای کورکانی در هند بود . در زمان‌او انگلیس‌هاکه مدت‌ها قبل‌از آن با وابسته‌های سیاسی‌وشرکت‌های‌بازرگانی خویش وارد هند شده‌اندك اندك قدرتی بهم رسانیده بودند ، کارشان بجائی رسیدکه بهادر شاه راکه آخرین فروغ شمع دودمان بابری بود در سال ۱۲۷۵ از سلطنت‌خلع ومتعاقباً‌بازنش به‌برما تبعیدکردند. وی درسال ۱۲۷۹در دیار غربت و دور ازاورنگ شاهی و زادگاه خویش‌کالبد تهی‌کرد .

محمد داراشکوه :

محمد دارا شکوه (متولد ۱۰۲۴ ھ) یکی از افراد دانشمند خاندان بابری است . وی ولیعهد پدرش شاه جهان بود ولی پیش از آنکه به سلطنت برسد بدستور برادرش اورنگزیب باوضعی دردناك وغم‌انگیز بقتل‌رسید (۲۲ذی‌الحجهٔ ۱۰۶۹ ھ) و جسد او راکنارآرامگاه همایون دردهلی بخاك سپردند .

داراشکوه یکی از شهزادگان روشنفکر و دانشمند تاریخ اسلام‌و ازمتفکران نامی سرزمین هند است . بر زبانهای دری ، عربی و سانسکریت چیرگی داشت . علوم معقول و منقول اسلامی و هندوئی را آموخته و از فن خطاطی ونقاشی آگاه

بود . مطالعات عمیقی در تصوف اسلامی و هندوئی داشت و حاصل این مطالعات کتاب‌ها و رسالات متعددی است که درین شعبه از فرهنگ انسانی تصنیف و تألیف کرده است .

مطالعات او در عرفان نظری و عملی و پیمودن طریق معرفت بحق وداشتن حالات کشف وشهود او را ازهرگونه تعصب وکوته نظری بدور داشته بود. داراشکوه عقیده داشت که در میان هرگروه و ملتی میتوان کسانی را یافت که مشمول عنایات الهی باشند و آیینهٔ دلشان از زنگار پلیدی های دنیا زدوده باشد . ادیان و آیین های مختلف در نظر وی محترم و سزاوار ستایش بودند. مذهب هندوان که همیشه طرف بغض و دشمنی سخت بسیاری از مسلمانان بود ، در نظر او از آن جهت که این مذهب نیز مانند آیین‌های دیگر راه بسر منزل حقیقت میبرد و مقصود و مطلوب آن مانندادیان‌دیگر پروردگار یکتا وتواناست، مورد احترام بود. او میدانست که‌راههائی بشماره انفاس خلایق بسوی خدا وجود دارد . بهمین علت است که در کتب عرفانی خویش از عرفای هندو نیز نامبرده است .

داراشکوه اختلاف میان اسلام و دین هندو را فقط در ظاهر امر و درمسایل فرعی‌میدانست. معتقدبودکه درآنچه که‌هدف‌نهائی واصلی‌این‌دودین است هیچگونه اختلاف ودورنگی وجود ندارد

پژوهش ها ، بحثها و مطالعات داراشکوه نشان میدهد که او تا چه پایه در جستجوی حقیقت بود ودرین راه چه مایه شور و التهاب داشت . بی آزاری ومدارای او با هندوان که ناشی از فکر تابناك وضمیر آگاه و نظر بلند او بود ، ملایان‌قشری و آخوندان متحجر وبی خبر از حقایق دین و اصل معرفت را کـه بهترین ثواب در نظرشان شکنجه و آزار معتقدان بمذاهب دیگر و سختگیری های نابخردانه و دلسرد کننده درکار مسلمانان بود ، بخشم می آورد ، تا حدی کـه بارها باین شهزادهٔ دل آگاه وآزاده تهمت الحاد وزندقه زدند و آزاد اندیشی و خوشرفتاری او را باغیر ـ

مسلمانان سرزنش کردند .

دارا شکوه از انشراح صدری برخوردار بود . که ویژهٔ مردان خدا و درویشان و عارفان‌راستین است و سخنان و نوشته های او بسیار بلند ازسطح فکر نادانان‌بظاهرفقیه آن روزگاربود. عالمان‌کوتاه اندیش با دید کوتاه ودرك غیرسالم و ذهنی تیره و تار و طبعی خشك از فهم سخنان عالی صوفیانهٔ اوکه آمیخته ای از کلام و تصوف اسلامی و اندیشه های عرفانی هند باستان و تأثیر آیین اکبر وکشف و شهود شخصی و نگرش عمیق او در ادیان ومذاهب‌گوناگون بود ، عاجز بودند ، از شریعت وطریقت آنچه می دانستند همان اعمال ظاهری و خشك وریاکارانه‌ای بود که جامعهٔ اسلامی هند را بسوی انحطاط عقلی وپرتگاه فکری می‌کشاند .

همین دشمنی ها و کوته نظریهای علمای خدا ناترس مذهبی ، یکی از عوامل فتوائی بود که منجر بقتل داراشکوه بفرمان اورنگریب گردید. اورنگزیب‌که خود از مسلمانان بسیار قشری و خشك و متعصب بود و با وجود زهد و پارسائی بخاطر تاج و تخت بخون برادر دست یازید ، بدون تردید این تباعد وتباین عقیده‌هم بهانهٔ خوبی بدست او داد تا با متهم ساختن برادر به الحاد و زندقه بزندگی او پایان دهد .

دارا شکوه در آثار خود چندین جا از تحجر وتقشف و کوتاه فکری این گروه یاد می‌کند و بخاطر ادراك غلطشان از خدا پرستی و دین آنان را بباد انتقاد می‌گیرد .

داراشکوه شهزاده ای سلیم النفس ، آگاه ، با تربیت ، وارسته ، دانشمند و جوانمرد بود . در سال های ولیعهدی‌که با شکوه و جلال شاهانه می زیست ، مایهٔ افتخار خود مصاحبت درویشان و عرفا و دانشمندان را می دانست . شاهزاده ای با حلم و حیا و سادگی و فروتنی و پرهیزگاری و تسلیم و توکل درویشان و درویشی با شکوه ، عظمت ، استغنا و سازو برگ پادشاهان بود . ازهوسرانیها و کام ستانیها

و عیش وعشرت هائی که ویژه بزرگزادگان دنیای دیـروز بود ، بکلـی خودش را برکنار داشت . باکوشش و پشتکاری‌که از یك شهزادهٔ جوان مایهٔ شگفتی است در پهلوی انجام دادن امور اداری و رسیدگی به گرفتاریهای کشوری بکـار مطالعه و پژوهش وتألیف وترجمه می‌پرداخت و از سلوك در طریقت هم فرو نمی ایستاد . پیرو طریقهٔ قادری (۱) بود و با مشایخ این طریقت مصاحبت داشت ، تا به برکت ایشان بردلش «گشایشها میشود و ذوق‌ها بهم میرسد » (۲) بیرون از ایشان با جمعی از درویشان طریقه های دیگر نیر صحبت و مکاتبه داشت .

تماس همیشگی دارا شکوه بامجذوبان و فقرا اورا معتقد بکرامتهائی‌ساخته بودکه قبول آن درنظر انسان عادی‌دشوار ونوعی خرافات می‌نماید ، ولی به‌هرحال او نه نخستین صوفی است که به خرق عادت وکراماتی ازینگونه معتقد بوده است . ونه آخرین .

---

(۱) مؤسس این‌طریقت شیخ عبدالقادر گیلانی مکنی به ابومحمد وملقب بمحی‌ـ الدین و مشهور به شیخ مشرق ؛ غوث اعظم وغوث الثقلین است . وی ازسادات عالیقدریست که نسبش‌ازطرف پدربه حسن بن علی(رض)وازطرف مادربه حسین بن‌علی(رض)میرسد .تولد شیخ در سال ۴۷۱ درگیلان صورت‌گرفت. پس از تحصیلات اولیه در ۱۸ سالگی ازگیلان ببغداد رفت و پس از آموختن فقه و اصول به وعظوتذکیر پرداخت . گویند درزمان‌تحصیل در بغداد از دستمزد خود نان می خورد .

عبدالقادرگیلانی ازمشاهیر علما واکابر عرفای اسلامی است‌که نسبت خرقهٔ او به هشت واسطه به حضرت امام رضا میرسد . شیخ مذهب حنبلی داشت و موافق بر مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل فتوی میداد . کرامات بیشماری ازو حکایت کرده اند . پس از نود سال زندگی درسال ۵۶۱ دنیارا بدرودگفت . آرامگاهش در باب‌الازخ بغداد واقع است . آثاری در فقه وتصوف ازو بجا مانده است که عبارتند از فتوح الغیب طریق الحق ، الفیوضات الربانیه ، بشائرالخیر و دیوان اشعار و جز اینها .

(۲) سکینة الاولیا ــ به‌کوشش آقایان جلالی‌نائینی ودکتر تاراچند ص ۶

چنانکه گفته آمد دارا شکوه مبنای روحانی واحدی برای مسلمانان و هندوان قایل بود ، او چون اصل هردو آئین را یکی می‌دید ، می خواست ازامتزاج عرفان اسلامی و هندوئی مکتب واحدی بوجود آورد که تعالیم آن در زمینه های اجتماعی حیات تودهٔ مردم هند یگانگی و اتحاد و برادری و همبستگی ایجاد کند و اختلافات کهنه و خانمان براندازی را که موجب خانه جنگی ها و برادر کشی های دیرینه بود ازمیان بردارد . برای این منظور نکات مشترك میان عقاید مسلمانان وهندوان را در ساحهٔ دین وراه جوئی بحقیقت تصریح کرد. محرك او در ترجمهٔ آثار هند باستان بزبان دری همین میل او به نزدیك ساختن مسلمان و هندو به همدیگر بود . اگر آرمان این شهزادهٔ دانشمند تحقق می‌یافت و جامعهٔ هند مبنای واحد ومشترك فکری و اجتماعی میداشت ؛ شاید استعمار غرب برسرزمین پهناور هندوستان بآسانی چیره نمی شد و به بنیاد فکری وحیاتی مردم تزلزل نمی افتاد .

استادان و مرشدان داراشکوه

اولین استاد داراشکوه مردی بنام عبداللطیف سلطانپوری است که در سالهای کودکی شهزاده آموزگار او بود. در بارهٔ استادان دیگر و اصولا از نحوهٔ پرورش او معلومات دقیقی دردست نیست . آنچه مسلم است این است که داراشکوه از اوایل جوانی با متصوفه و عرفای هندو و مسلمان آشنا شد و به مطالعهٔ آثار صوفیانه پرداخته اطلاعات وسیعی درین رشته اندوخت . در اثر زمینهٔ خاص فکری و روحی و اعتقاد خانوادگی اوبعرفاو اولیاء و مطالعات وپژوهش هایش درین امور از سالهای نخستین جوانی گرایشی بطرف عرفان و جنبه های معنوی دین پیدا کرده عنان تفکر و اندیشه هایش را بدست پیشوایان وارستهٔ طریقت داد . ازینجاست که داراشکوه با آنکه یك مسلمان پرهیزگار و پابند به آداب دینی و آگاه ازمسایل شرعی است ، اما از خشکی و تقلید محض که ظاهر پرستان خواهان آن بودند می گریزد و با نگاهی جوینده و روشنگر از دریچهٔ اشراق بمذهب

می نگرد . شاهزادهٔ دانشمند در بیست و پنجمین سال زندگی خود خوابی دید واز هاتف غیبی آوازی شنیدکه در اثر آن اقبال و توجه او بعرفان بیشتر شد (۱)

دارا شکوه بههمه طریقه های تصوف احترام داشت و مهر میورزید . ولی انتساب مستقیم به طریقهٔ قادریه داشت . پیشوایان او بیشتر درین راه گام برداشته بودند و شهزاده بهترین سلاسل اولیای خدا سلسلهٔ علیهٔ قادریه را می‌دانست . (۲)

دارا شکوه درشرح حالات وکرامات مشایخ طریقهٔ قادریه سخنان بسیا دارد و دربیشتر رسالات خود از ایشان نام برده است .

در سال ۱۰۴۹ بخدمت ملاشاه (۳)که از مشایخ معروف طریقهٔ قادریه‌بود

۱ـ سکینة الاولیا ۵ـ۶

۲ـ رسالهٔ حق نما ص ۴ـ خطی ـ کتابخانهٔمرکزی دانشگاه تهران .

۳ـ ملا شاه‌بن آخوند ملا عبدی دارکشا از دهات روستاق بدخشان‌بدنیاآمد، چنانکه‌خودش میگوید : ملك‌من‌ازملك‌هاملك‌بدخشان آمده:ازبلادازروستا قوازقری‌ازارکشا

ملا شاه در عنفوان جوانی از بدخشان بهندوستان رفت . درسال ۱۳۰۳ بمریدی میان میر پیوست وسی سال تحت نظر او بریاضت وعبادت گذرانید تا ازهمه یاران‌واصحاب ومریدان شیخ در معاملت ومجاهدت پیشی گرفت و بعد ازوفات میان میرجانشین اوشد . در توحید وبیان معرفت و تذکیر آیتی بود . کرامات بسیار باونسبت داده اند ، ازجمله‌آنکه سی سال تمام یك لحظه نخوابید . ملاشاه همیشه درحالت بسط وگشادگی بود . ازنامه‌ها واشعاری که‌ازومانده‌بر می‌آیدکه‌در علوم معقول ومنقول متبحرو استاد بود . شعر نیکومی گفت ودران «شاه» تخلص می‌کرد. درشعرهایش مستی وشوریدگی و درد درون با دین و پارسائی وپرهیزگاری درهم آمیخته است . اصطلاحات ومعانی دینی وعرفانی بکثرت‌در اشعارش وارد شده ، ولی از دلپذیری ولطف آن نکاسته است . نسخهٔ خطی‌کلیات دیوان ملا شاه حاوی قصاید ، غزلیات و مثنویات درکتابخانهٔ دانشگاه پنجاب موجود است ، از اشعار اوست . ←

واصل‌گردید، و « درهای معرفت الهی برویش باز شد». ازین تاریخ داراشکوه رسماً داخل حلقهٔ سلوك طریقهٔ قادریه‌گردید و در شعر هم قادری تخلص‌کرد.

درسال ۱۰۵۶ ه در بیست وهشتمین سال عمرش کتاب سکینة الاولیا را در احوال میان میر مرشد ملاشاه‌که شهزاده بار اول در۱۹ سالگی بخدمت اورسید و خود ملا شاه و پیروان و وابستگانش نوشت .

بیرون از درویشان قادریه دارا شکوه بدیگر عرفای مسلمان و هندو نیز ارادت داشت وگاهی راه های دوررا جهت ملاقات ومصاحبت ایشان طی می کرد . همینکه می نشیند درویشی وارسته وارد خاك هند شده است ، به‌پیشباز و پذیرائی و خدمت او می‌شتافت و نظرعنایت اورا مایهٔ فتوح و انفاس گرم و سینه سوزش را موجب بسط خاطر می دانست .

شمارهٔ صوفیان‌مسلمان وهندوکه شهزاده با آنان مصاحبت داشت، بسیار است ازان،جمله‌اند: شاه دلربا، شاه‌محمدلسان‌الله ،شیخ‌باری، شیخ‌ابراهیم‌لقائی،شیخ عبدالواحد ، میان محمد مراد ، میان ابوالمعالی ، عبدالرحمن میرزا مداری، بابا ـ لال داس بیراگی و جز ایشان .

آثار دارا شکوه :

سفینة الاولیا : درسال ۱۰۴۹ ه در بیست و پنجمین سال زندگی دارا شکوه نوشته شده وحاوی مقامات و حالات وزندگانی بزرگان صوفیه است.

سکینة الاولیا : این‌کتاب را داراشکوه « در آثار واطوار و مقامات مشایخ خود مشتمل بر فواید ونکات » درسال ۱۰۵۲ برشتهٔ تحریر درآورده است.

←

ای بیخبر زعالم راز نهان دل
روزی شود ترا که شوی همزبان دل
پیوسته شد ز آفت صیاد در نجات
مرغی که جا گرفت دران آشیان دل

رسالهٔ حق نما : یك رسالهٔ عارفانه ومشتمل بر عقاید صوفیه در تحلیل مسایل خاص عرفانی وفلسفی است درشش فصل .

سر اکبر : این‌کتاب را دارا شکوه در سال ۱۰۶۷ ه بیاری دانشمندان هندو اززبان سانسکریت و منابع هندباستان « بی‌کم وزیاد وبیغرض نفسانی‌بعبارت راست براست ، لفظ به لفظ » بپارسی برگردانده است .

مجمع البحرین : پس از مطالعه و تحقیق درمذهب هندوان و عرفان آن قوم دارا شکوه « درصدد آن شد که درك‌کنه مشرب موحدان هندو و موحدان این قوم قدیم نماید » پس از گفتگوهای پیهم با بزرگان آنان دریافت که مقصود اصلی هندو ومسلمان یکی است و « جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتی ندید»، پس دست بتألیف این‌کتاب که دران وجوه مشترك عقاید مسلمانان وهندوان نمایانده شده است ، یازید (۱۰۶۵)

رسالهٔ سوال وجواب داراشکوه وبابالال‌داس:چنانکه‌از نامش‌پیداست شرح گفتگوی شهزاده با یکی از بزرگان هندو درباب مسایل دینی‌وفلسفی است .

رسالهٔ سوال وجواب داراشکوه و فتحعلی قلندر : این رساله بسیار مختصر و در مسایل دینی وفلسفی است(۱)

ترجمهٔ جوك بشست : این‌کتاب از آثار فلسفی هند باستان است‌که‌چند بار پیش از دارا شکوه بفارسی برگردانده‌شده بود ، اما شهزادهٔ باریك‌بین ترجمه‌های پیشین راکافی و دقیق نمی دانست زیرا مترجمین قبلی «همین معنی الفاظ‌سنسکریت را نوشته بغور حقایق ومعارف نرسیده اند وفواید آن‌که غرض اصلی است پوشیده و معطل‌مانده بود »، پس‌دستور داد تا یکبار دیگروزیرنظر دقیق‌خود اوکتاب مذکور را ازسانسکریت بزبان دری برگردانند .

۱ــ مقدمهٔ جوك بشست ۲۳،۲۲ ــ به کوشش دکتر تاراچند و دکترسید حسن عابدی ــ دانشگاه علیگر ــ هند ــ ۱۹۶۸

دیباچهٔ مرقعی که شهزاده بهمسرش نادره بیگم تقدیم کرده بود .

مثنوی فارسی ، مکاتیب، طریقة الحقیقت ، بیاض داراشکوه

علاوه بر آثار مذکور درفوق تألیفات دیگری هم باو نسبت داده شده است از قبیل بگوت‌گیتا ، تزك ، رموز تصوف و رسالهٔ معارف (۱)

دیوان اشعار : داراشکوه بزبان دری شعر هم می‌گفت و تخلص‌او در شعر قادری بود. محمد افضل سرخوش صاحب‌کلمات الشعرا نوشته‌است‌که دیوانی‌مختصر ازو جمع شده است . بموجب این بیت دارا شکوه شمارهٔ غزل‌های او بالغ بر یکهزار وبیست غزل میشده است :

هزار وبیست غزل گفت قادری درعشق　　　مگر چه‌سود کسی‌منتبه نمی‌گردد .

حسنات العارفین

این رساله دومین‌کتابی است در زبان فارسی‌که شطحات عرفای متقدم و متأخر دران گرد آمده است .

داراشکوه درسال ۱۰۶۲ ه‌که سی و هشتمین سال زندگی اوبود ، شروع به تألیف این‌کتاب کرد . وی هنگامی به‌نوشتن این‌کتاب پرداخت که خاطرش «بالکلیه ازکتب اهل سلوك وطریقت ملول گردیده بود و جز توحید صرف منظور نظر نبود و از روی وجد و ذوق اکثر کلمات بلندحقایق و معارف سربرمیزد » (حسنات العارفین ص ۲) .

اینك ابتدا می پردازیم به اصطلاح شطح و کیفیت آن نزد عرفا و بعد بر می‌گردیم به سخنان و شطحیاتی‌که درحسنات العارفین‌گرد آوری شده است .

---

(۱) مقدمهٔ جوگ بشست ص۲۲،۲۳،۲۶،۲۷

شطح :

این کلمه‌ظاهراً در اصل‌سریانی است ودران زبان معنی توسعه یافتن‌وتوسعه بخشیدن داشته است (۱) سپس وارد زبـان عربی شده و بمناسبت هائـی معنی آن تحول و دگرگونی یافته است .

ازقرن چهارم هجری این‌کلمه نزدصوفیه بمعنی خاصی بکاررفت .ابونصر سراج طوسی در تعریف شطح می‌گوید : الشطح کلام یترجمه اللسان عن وجد یفیض عن معدنه مقرون بالدعوی الا ان یکون صاحبه مستلباً و محفوظاً و کان بعضهم اذا سأله انسان مسألة فیها دعوی یقول اعوذ بالله من شطح اللسان (۲)

ابن عربی در فتوحات المکیه در تعریف شطح می گوید : شطح کـلمه ای است که بوی خود پسندی وادعا ازان به‌مشام‌آید و از محققان‌کم دیده شده است(۳) جرجانی‌گوید : شطح از زلات محققان است ، زیرا دعوی بحق است‌که عارف بدون اذن الهی اظهارکند (۴)

۱ــ دایرة المعارف اسلامی چاپ لیدن سال ۱۹۵۳ تحت مادهٔ شطح .

۲ــ اللمع چاپ لیدن ص ۳۴۶

۳ــ فتوحات المکیه بقیهٔ جزء ثانی ص ۳۸۸ چاپ قاهره .

۴ ــ تعریفات جرجانی تحت مادهٔ شطح .

درفرهنگ‌ها دربارهٔ شطح چنین‌نوشته‌اند : « عبارت‌ازکلام‌فراخ گفتن‌بی التفات ومبالات ، چنانچه بعضی‌بندگان هنگام‌غلبهٔ‌حال و سکر وغلبات گفته اند ، فلا قبول‌لها ولارد لایؤخذ ولایواخذ،چنانکه‌ابن‌عربی گوید: انا اصغرمن‌ربی بسنتین و بایزید گوید: سبحانی‌مااعظم‌شانی ومنصور گوید: اناالحق‌وجنید گوید: لیس‌فی‌جبتی‌سوی‌الله‌ووجه‌عدم‌قبول آن‌است که‌غیرانبیا کسی معصوم نیست ، شایدکه در باطل افتاده باشد ووجه عدم رد آن است‌که از اهل معرفت‌صادر شده ، شاید که باشد نظر او بر معنیی‌باشد که دیگران ازان محجوبند . پس رد کردن اینجا رد حق باشد ، پس اسلم آن است که لاقبول لها ولارد لاضطراب الطرفین، کذا فی‌ــ مجمع السلوك » ص۷۳۵ کشاف اصطلاحات الفنون ←

شیخ روز بهان بقلی درکتاب شرح شطحیات تحت عنوان « درمعنی ظاهر لغت شطح که وجهش درعربیت چونست وچراصوفیان آنرا شطح گویند» می‌گوید:

→ « شطحات بالفتح و حای مهملهٔ مکسور و یای تحتانی مشدد : باصطلاح صوفیه چیزهای مخالف شرع گفتن وکلمات خلاف شریعت بر زبان آوردن ، از منتخب ودرکشف نوشته : کلماتیکه بوقت مستی وذوق بی اختیار از بعض واصلین صادر می شود چنانکه گفتن منصور اناالحق وگفتن جنید لیس فی جبتی سوی‌الله وگفتن بایزیدسبحانی ما اعظم شانی . مشایخان این کلمات خلاف شرع را نه رد کرده‌اند نه قبول. از معدن المعانی » فرهنگ آنندراج ج ۴ ص ۲۲۶-۲۲۷ از انتشارات خیام

« شطح بالفتح بی حیائی کردن و به اصطلاح صوفیه چیزهای مخالف ظاهر شرع گفتن .

شطاح : بالفتح و تشدید طاء بی حیا وبه اصطلاح صوفیه‌کسی که مخالف ظاهر شرع سخن گوید و این دو صیغه درکتب معتبرهٔ لغت یافت نشده و ظاهر استکه درفارسی هم نیست ؛ اما برزبانها مذکور بود و درکلام عرب مشهور ودرجواهرالاسرار آذری گفته که شطح درلغت بیرون ریختن آب‌است، شطح البحر مائه ای‌اخرجه و بعضی گفته اند:شطح نور چراغ از روزن بیرون خانه افتادن ؛ ووجه مناسبت به معنی اصطلاحی روشن است و در توضیح‌الاسمافی اصطلاح‌العرفا : شطح درلغت حرکتو لهذا آسیا را مشطاح گویند و چون آب غلبه‌کند و در نهر نگنجد گویند شطح‌الماء فی‌النهر و در اصطلاح حرکت اسرار واجدین ، چون وجدایشان قوت گیرد ، بحیثیتی که بریزد از اناء استعداد میان معارف واسرار الهی بحیثیتی‌که عقل از درك آن عاجز شود شطح‌خوانند. »

فرهنگ منتخب‌اللغات

کلمهٔ چتی بمعنی سخن بیهوده و یاوه و چرند وچتیات بمعنی سخنان بیهوده و یاوه وچرند در فارسی عامیانهٔ افغانستان ظاهراً صورت تغییر یافتهٔ دوکلمهٔ شطح (شطحی) و شطحیات می باشد .

«درعربیت گویند شطح یشطح ، اذا تحرك . شطح حرکت است و آن خانه راکه آرد دران خردکنند ، مشطاح گویند ، از بسیاری حرکت که درو باشد . پس در سخن صوفیان شطح مأخوذ است از حرکات اسرار دلشان ، چون وجد قوی شود و نـــور تجلی در صمیم سر ایشان عالی شود ، بنعت مباشرت ومکاشفت و استحکام ارواح در انوار الهام‌که عقول‌ایشان را حادث‌شود ، برانگیزاند آتش شوق ایشان به معشوق ازلی ، تا برسند بعیان سراپرده کبریا و در عالم بها جولان کنند . چون ببینند نظایرات غیب و مضمرات غیب غیب و اسرار عظمت بی اختیار مستی در ایشان درآید ، جان به جنبش درآید ، سر بجوشش درآید ، زبان بگفتن درآید ، ازصاحب وجد کلامی صادر شود از تلهب احوال و ارتفاع روح در علوم مقامات که ظاهر آن متشابه باشد وعبارتی باشد ، آن کلمات را غریب یابند ، چون وجهش نشناسند در رسوم ظاهر و میزان آن نبینند ، بانکار وطعن از قایل مفتون شوند ... » (شرح شطحیات ٥٦-٥٧)

پس در نظر صوفیان شطح عبارت ار کلمات و سخنانی است‌که در حالت سکر و بیخودی وغلبات شور ووجد و مستی و جذبه برزبان بعضی ازین طایفه‌می‌رفته است .

غلبهٔ وجد وسکر درصوفی بجائی می‌رسد که وی نمی تواند از اظهارآنچه برونمایانده می شود ، خویشتن داری‌کند. فشاری‌که صوفی در اندرون خوداحساس می کند او را ناگزیر به افشای راز می سازد . حاصل این افشاگری شطح است واین شطح شر است شری‌که صوفی ازان ناگزیر است .

شطحیات صوفیان چون‌معمولا از درك وفهم‌ظاهر بینان وعوام بالاتر بود، وبظاهر علاقه وپیوندی با جنبهٔ ظاهری دین نداشت ، وگاهی هم مخالف ظواهر دین بود ، از نظر فقها و عوام‌کفر وزندقه بحساب می رفت و موجب شکنجه و آزار و احیاناً قتل‌گویندگان شطح می شد، چنانکه‌حسین منصور حلاج (مقتـول ٣٠٩ ه) صوفی و حدت الوجودی معروف بخاطر ایراد شطحیاتی‌چون اناالحق بپای داررفت

و فاجعه ای فراموش ناشدنی در تاریخ تصوف و عرفان ملل اسلامی بجا گذاشت. سخنان او بهترین وکاملترین نمونهٔ شطح است .

سابقهٔشطح: اولین عبارات حاکی از وجد در نخستین دورهٔ گرد آوری حدیث بعنوان احادیث قدسی به احادیث گرد آمدهٔ نبوی اضافه‌شد. (۱)

در قرن دهم میلادی صوفیه‌کلمهٔ شطح را بکار بردند وبیشتر ایشان ایراد شطح را نشانهٔ صفای‌کامل نفس صوفی می دانستند. گروهی‌نیز آن را مقامی‌قبل از فنای تام می شمردند (۱) .

صور اولیهٔ شطح را درسخنان ابراهیم ادهم (مقتول ۱۶۰ه) ورابعهٔعدویه (متوفی ۸۰۱ م) می توان یافت ، سپس صورت واضح تر آنرا در اقوال بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ ه) می بینیم . حلاج (مقتول در۳۰۹ ه) بـه تفصیل ازان سخن می راند وعمیقاً به تجزیهٔ آن می پردازد . شبلی چندبار به آن اشارت‌می‌کند و پس از شبلی بقول ماسینیون شطح در تصوف اسلامی بسستی و پستی می‌گراید. ماسینیون معتقد است‌که شطحات منسوب به‌گیلانی و رفـاعی و ابن عربی در برابر اقوال پیشینیان قابل مقایسه نیست وگرمی وکبریائی‌که درگفتار بایزید بسطامی و تستری‌است درمتأخرین‌بسخنان کودکانه تبدیل می شود مانند «قدمی هذه علی‌عنق جمیع الاولیا و اناعرش الله .» (۲) اما اگراین سخن ابن عربی رادربارهٔ شطح‌درنظر داشته‌باشیم که«شطحات کلمات تدل‌علی‌الرتبة‌عندالله‌علی‌طریق الفخر بذلك‌علی‌الامثال‌و الاشکال‌وحاشااهل‌الله‌ان‌یتمیز و اعن‌الامثال‌او یفتخر و اولهذا کان‌الشطح‌رعونة‌نفس. . .»(۳)

۱ـ دایره المعارف اسلامی بعربی جلد ۱۳ تحت ماده شطح .

۲ـ مقدمهٔ شطحات الصوفیه عبدالرحمن بدوی ص ۱۷ چاپ قاهره ۱۹۴۹

۳ـ فتوحات المکیه بقیهٔ جزء ثانی ص ۳۳۸

می توان اذعان داشت که درین دوره اصل مفهوم شطح دستخوش یکنوع دگرگونی و تحول گردیده است ودرین صورت مجال آن نمی ماندکه اقوال متأخرین راکودکانه بخوانیم . ولی بدون شك می توان گفت که حرارت و برافروختگی کلام پیشینیان بیشتر است ، و آن هم مربوط به حالات وغلبات سکر و درجات آن است که ازان یاد خواهیم کرد . بدیهی است که دیگر گونی های اجتماعی نیز در تحول مفهوم شطح بی تأثیر نبوده است .

گفتیم که صور اولیهٔ شطح را در سخنان رابعه و ابراهیم ادهم می توان یافت . سخنان رابعه به ظاهر مستشنع وبه باطن صحیح و مستقیم است . وی از کلمات مادی شرعی تعبیرات روحانی می آورد . رابعه در تجرید حج ازمعنای مادی وحسی آن دربارهٔ کعبه می گوید : « این بت معبودی است درزمین همانا که خداوند نه به آن درآمد ونه از خدا خالی است. » (۱)

رابعه عذاب دوزخ را نیزغیرمادی می خواست ، چنانکه گوید : « یارب اما کان لك عقوبة و لا ادب غیرالنار؟ » (۱)

براقوال رابعه اعتراض ها شده و در رد یا تأویل آن سخن بسیار گفته اند . دشمنان رابعه اورا جهت ایراد اینگونه سخنان مأخوذ می دانند.

شطح را بصورت اصلی و حقیقی آن بار اول در اقوال بایزید بسطامی درقرن سوم هجری می یابیم. اقوالی که ازو درین باب روایت شده مختلف است . در تفسیرها وتأویلاتی هم که ازگفته های اوبعمل آمده است ؛ بیشتر تبرئهٔ اورا در برابر اتهامات فقها وعوام درنظر داشته اند و ظاهراً بیشتر این تأویلات ازمقصوداصلی بایزید بدور است.(۲)

---

(۱) مقدمهٔ شطحات الصوفیه ص ۱۸ و ۱۹

(۲) ایضاً ص ۱۹

بعد از واقعه حلاج شطح صورت محافظه کارانه بخود می‌گیرد و این‌وضع مدت‌ها دوام می‌کند. تا این زمان‌شطحیات‌صوفیه بدون‌تکلف و ترس‌از عوامل‌خارجی صادر می‌شد، اما پس از آنکه حلاج‌بجرم‌ایراد شطحاتی‌چوانا الحق بقول‌عطارسرچوب پاره سرخ‌کرد وبدان وضع فجیع بقتل رسید (۳۰۹ ه) صوفیه متوجه این امرشدندکه چه‌نتیجه‌ای برگفتاروسخنان ایشان مترتب‌است. ازینروصوفی ناگزیربود درقبال‌گفتن هرسخنی فرجام‌آنرابسنجد.

بین سالهای ۲۹۰ و ۲۹۸ه اقوال حلاج سروصدای بسیار ایجادکرد وافکار مردم را بسوی خود جلب نمود . ظاهراً جنید (متوفی ۲۹۸) در حوالی همین سالها دست اندرکار نوشتن تفسیری برشطحیات با یزید شد وخواست اورا از اتهامات‌تبرئه کند . (۱)

بعید نیست‌که شبلی اولین‌کسی باشدکه صوفیه را از وجوب‌کتمان‌اسراری که در وجد و سکر در می‌یافتند آگاه‌کرد. وی‌که دوست نزدیك حلاج بود وسرنوشت عبرت انگیز او رابچشم سر مشاهده‌کرد، ازین واقعه پندگرفت وترجیح دادکه‌بدنبال سلامت برود و فکر خود داری از افشاگری را پذیرفته، دیگران را نیز به آن دعوت کند . ازینجاست‌که مؤرخان‌گفتار ذیل را که حاکی از سلامت جوئی اوست ازو نقل کرده‌اند :«انا والحلاج فی‌شیء واحد فخلصی جنونی و اهلکه عقله.»(۱) درین گفتهٔ عجیب شبلی به ترس خود اعتراف می‌کند . جنون او ترس اوست از تصریح آنچه دیده و دریافته است و عقل‌حلاج‌آشکارکردن رازهائی بودکه‌حق در تجلی خویش باو نمایانده بود. عبارت شبلی اگـر چه بظاهر لحن پر از شوخـــی و استهزا آمیز دارد ، ولی درمعنی این است‌که (من وحسین حلاج در عین چیز بودیم ، جزآنکه اوفاش‌کرد و من پنهان داشتم .).

---

(۱) شطحات الصوفیه۱۷

با وجود این محافظه‌کاری ، عطار در حق شبلی میگوید: «پیوسته قصد آزار او کردندی تا اورا هلاک کنند، چنانکه حسین منصور را ، که بعضی ازسخنان اوطرفی با حسین داشت.»(۱) .

بدینگونه پس از واقعهٔ دردناك حلاّج صوفیان در ایراد شطح راه‌محافظه‌ـ کاری واحتیاط را درپیش گرفتند . تا آنجاکه ممکن بود مهرخموشی برلب زدندواز آنچه می‌دیدند و می‌شنیدند جز بطریق رمز چیزی نمی‌گفتند .

صوفیان بزرگ متأخر چون عبدالقادر گیلانی (متوفی ۵۶۱) و ابن عربی (متوفی ۶۳۸) درمعنی ومفهوم شطح تحولی پدید آوردند . بدین معنی که آنرا بجنبهٔ ظاهری دین و شریعت نزدیك گردانیده ، تعدیلی درآن بوجود آوردند . این روش از شور وهیجان شطح کاست بطوری‌که نمی‌توان‌گرمی وشدت شطحات دوره‌های پیشتر را در شطحات این دوره یافت .ابن عربی در فتوحات المکیه آورده است :

الشطح دعوی فی‌النفوس بطبعها
لبقیة فیها من آثار الهوی
هذا اذا شطحت بقول صادق
من غیر امر عند ارباب النهی (۲)

این تحول در شطح ، نتیجهٔ نزدیك شدن تصوف به شریعت و آکادیمیك شدن عرفان و تصوف در دنیای اسلام بود که از اواخر قرن پنجم هجری با کوشش خستگی‌ناپذیر امام محمدغزالی (متوفی ۵۰۵)آغاز میگردد ودامنهٔ‌آن‌تا سالیان‌درازی بعد از غزالی‌کشانده می‌شود .

---

(۱) تذکرةالاولیا ص ۱۲۸ بکوشش قزوینی

(۲) فتوحات المکیه بقیه جز ثانی ص ۸۸

در اواخر قرن‌ششم ه شیخ روزبهان بقلی شیرازی‌کتاب شرح شطحیات را در بارهٔ شطحیات عرفا و بخصوص اقوال حلاج می‌نویسد و با صراحت و تندی بر مخالفان اقوال صوفیه می‌تازد و آنان را شوخان جاهل و رعنا می‌خواند .

درگیرودار هجوم‌مغولان تباهکار در بنیان تمام امور اجتماعی وپدیده‌های فکری از جمله تصوف دگرگونی های شگرف روی داد . توجه مردمان ستمدیده و حیرت زده‌که در پنجهٔ بیدادگری‌های وحشیانهٔ مغولان درمانده بودند ، به خانقاهها بیشتر شد. تصوف و عرفان برای مردم درد رسیده و سوگوار و ناامید این عصر که کشتارها و غارتهای وحشیانهٔ مغول رابچشم سر دیده بودند حکم مسکن و مخدری را پیدا کرد که در پناه آن مصیبت و ماتم بزرگی را فراموش می‌کـــردند و خاطر غمزدهٔ خود را آرامش و تسکین می‌بخشیدند . این وضع اگرچه بظاهرسبب شیوع و ترویج بیشتر تصوف در میان طبقات‌مختلف مردم گردید ، اما از دیگر سون‌انحطاط و فتور مؤثری در سیرتصوف ببار آورد . بنابر این تمام پدیده های فکـری عرفـانی دریـــن دوره در حال‌تراجـع و فتور بسر می‌برد.

در دورهٔ سلطنت تیموریـان در هندوستان شهزاده محمد داراشکوه یکبار دیگربگردآوری شطحیات بزرگان صوفیه دست یازید.(۱۰۶۲ ه)

درسال ۱۰۸۶ امام ابراهیم گورانی مدنی(۱۶۱۶-۱۶۸۹ میلادی) در پاسخ سؤال بعضی از مردم جزایر جاوا ، که آیا تأویل درستی برای این سخن‌که «خداوند نفس ما و وجود ماست و ما نفس و وجود اوئیم» وجود دارد یا چنانکه برخـی از مردم می‌گویند این سخن کفرصریح است؟ رسالهٔ المسلك الجلی‌فی حکم شطح‌الولی را نوشت .

عناصر سازندهٔ شطح :

عبدالرحمن بدوی در مقدمهٔ شطحات الصوفیه که بنده درین پیشگفتار از آن استفادهٔ بسیار برده‌ام عناصر زیررا سازندهٔ شطح میداند: (۱)

اول : شدت وجد

دوم : اتحاد

سوم : اینکه صوفی درحالت سکر باشد.

چهارم : اینکه در اندرون صوفی هاتف الهی او را به سوی اتحاد بخواند .

پنجم: آنکه باوجود همهٔ اینها صوفی باید درحال عدم شعور باشد وازآنچه برو وارد میشود، سخن براند .

چون این عناصر گردآید حق برزبان صوفی سخن میراند و صوفی درایراد شطح صیغهٔ متکلم را میگزیند .

بخلاف این نظر در بیشتر شطحات صوفیه صیغهٔ متکلم بکار نرفته است واصولا نباید صوفی را ملزم باستعمال صیغهٔ متکلم داشت .

از ویژگی‌های شطح یکی هم این است که ظاهرآن غریب بنماید و یا بگفتهٔ ابونصرسراج ظاهرآن زشت‌وباطن‌آن صحیح ومستقیم باشد، وازین‌جاست‌که بصورت ادعا وگزافه‌گوئی بنظرمی‌آید.

اما دربارهٔ وجد ، « مراد از وجد واردی است که از حق تعالی آید و باطن را از هیأت خود بگرداند باحداث وصفی غالب چون حزن یا فرح.» (۲)

---

(۱) شطحات الصوفیه ص۴

(۲) فرهنگ مصطلحات عرفا ـ سید جعفرسجادی

ابونصر سراج طوسی کلمهٔ شطح را از لحاظ لغت حرکت معنی می‌کند و می‌گوید : «...چون این حرکت، حرکت اسرار اهل‌وجد است ، هنگامی‌که وجدشان قوی باشد و از این وجد با عبارتی که به گوش شنونده غریب است تعبیر می‌کنند.»(۱)

پس در حالت وجد اضطراب وحرکت و انفعال تند بر باطن صوفی چیره می‌شود ، به طوری که صوفی از تحمل آن در می‌ماند و در اضطراب وحرکت‌و تپش میافتد .

اهل وجد را بدوگروه تقسیم کرده‌اند:

۱ـ واجدساکن.

۲ـ واجد متحرك .

صوفیه در رجحان این دو نوع واجد اختلاف کرده‌اند . گروهی تمکن و سکون را بهتر از انزعاج و حرکت دانسته اند و جمعی دیگر خلاف این را گفته‌اند. برخی هم حرکت و سکون را منوط برضعف و قوت واردات می‌دانند . ابوسعید درکتاب «الوجد» می‌گویدکه نوعی ازین واردات سکون ایجاب می‌کند و سکون درآن بهتر از حرکت است . نوع دیگر از واردات حرکت ایجاب می‌کند و حرکت درآن تمامتر است ؛ زیرا اینگونه واردات با شدت و قوت بر اهل آن وارد می‌شود . اگر صوفی درین حال بحرکت نیفتد ، دلیل ضعف وارد است ، چه اگر واردبصورتی‌اتم‌چیره شودحرکت‌حتمی‌است.»(۲)

---

(۱) اللمع‌ص ۳۷۵.

(۲) اللمع ص۳۰۹ .

پس حقیقت امر برنوع وارد متوقف است . گروهی که اهل سکون را ترجیح داده‌اند برای بقای عقل و تمکن ایشان است و گروهی که اهل حرکت رابرتر دانسته‌اند بخاطر قوت وارداتی است که عقل رازیر میگیرد ، زیرا واردات قوی بهتر از واردات ضعیف اند .

اما فضل ساکن و متحرك بر یکدیگر موردی ندارد و تفضیل درصورتی لازم می‌آید که چگونگی وارد را بدانیم. اگر نوع وارد حالت سکون ایجاب میکردوصوفی ساکن نبودآنحال ناقض است و اگر حرکت ایجاب میکرد و بحرکت نیاورد ، درین صورت بازهم ناقص است. (۱)

نتیجه‌ای که ازین سخنان بدست می‌آیداین است که وجدی که موجب پیدایش شطح می‌شود ، مستلزم حرکت و اضطراب ناشی از قوت وارد وچیرگی بر صاحب آن است .

ابو سعیدبن الاعرابی می‌گوید : وجد هنگام ذکر تحریك کننده ، یا بیمی آمیخته با اضطراب ، یا سرزنش بر گناه ، یا محادثه ای لطیف ، یا اشتیاق برای چیزی غایب، یاحسرت برآنچه فوت شده، یا پشیمانی برآنچه گذشته است، یااستجلاب حال ، یادعوت برامری واجب ، ویا مناجات بسرپیدا می‌شود. (۲)

شك نیست که انگیزهٔ وجدی که مایه پیدایش شطح میشود مناجات بسر است که در آن جنبه‌های الهی برای صوفی آشکار می‌شود . و بنده از ناسوت به لاهوت می‌گراید و میان بنده و خدا اتحاد متحقق می‌شود . در این میانه ناسوت از میان می‌رود و لاهوت می‌ماند و درین حال ذکر و ذاکر و مذکور یکی می شوند . (۲)

---

(۱) اللمع ص ۳۱۰

(۲) شطحات الصوفیه ص ۵

آرزوی اتحاد با خدا شدیدترین شوق آمیخته بارجا را در صوفی به وجود می‌آورد . این شوق وجد را زیادت می‌کند و غایت اتحادمحب و محبوب است. هم در جوهر و هم در فعل ، او من می‌شود و من او و مشار و مشارالیه نمی ماند .

درجهٔ قوت شطح متناسب است بردرجهٔ اتحاد و اهمیت فکر اتحاد در تکوین شطح بسیار است .

عنصرسوم سازندهٔ شطح آن است که صوفی درحالت سکر باشد ، و مقصود از سکر اینجا مستی روح است به مکاشفهٔ سرحق واین حالت متناسب به‌چگونگی نوع اتحادمحب ومحبوب‌است. درچنین وضعی صوفی‌از همه‌جا وهمه‌چیز بی خبراست. شعوروادراك انسانی‌ازوبدورمی‌رودودرهمه‌جا وهمه‌چیزبه‌جزالله‌رانمی‌بیند. صوفی‌درین حالت قطره آبی‌را می‌ماندکه دردریائی‌بیکران‌فروافتد. درآن محیط بیکرانه خودرا بیگانه‌نمی‌بیند،دریا را وجودخویش‌می‌پنداردوخود را درآن‌گم‌می‌کند. اسرارملکوت بدیدهٔ باطن او عرضه می‌گردد ، پیمانهٔ وجودش ازاسرار لایزالی لبریز می‌شود ؛ دیگر یارای شکیبائی نمی‌ماند ، در اندرون او یك نیروی نامرئی بـرو فشار می‌آورد ، سخنانی به او می‌گویند ، او نیز شمه‌ای از آنچه می‌بیند و می‌شنود بر زبان می‌آورد و به حقیقت برزبان او می‌آورنـد . پس حالت سکر در شطح‌گوئی نقش مهم دارد . عبدالقادر گیلانی درین معنی‌گوید : اگرکلمات شطح از صوفی درحال صحو صادر شده باشد باید آنرا از شیطان دانست .

مخالفان و موافقان شطح : پیش از آنکه کلمهٔ شطح بعنوان یـك اصطلاح خاص صوفیانه مورد قبول واقع شود ، اعتراض بران بخش از سخنان عرفا که به‌ظاهر نامأنوس و یا حاوی تعبیر خاصی دور از ظاهر شریعت بود ، آغازگردید.

شطحات بایزید بسطامی را گروهی تأئیدکردند و عـده‌ای مردود دانستند و بعضی از مخالفان آن را کفر پنداشتند .

ابن سالم (متوفی ۳۵۰ ه) مؤسس مذهب سالمیه به‌شدت براقوال بایزید حمله‌کرد . با آنکه نظریات ابن‌سالم زیاد از آراء صوفیه به دورنیست، باز هم او به

تندی برسخنان با یزید تاخت و اعتراض کرد ، ولی در عین حال ابن سالم سخنان سهل تستری (متوفی ۲۸۳) را رد نکرد و بران اعتراضی نداشت و ازین برمی‌آید که حملهٔ وی درحقیقت اعتراض برنفس شطح نیست ، بلکه برشطحات بایزید وروش خاص او در تصوف است .(۱)

اعتراضاتی‌که برشطح صوفیه وارد شده است به درجهٔ اول از طرف علمای ظاهر و متشرعان و سپس از جانب خود صوفیه به علت اختلاف حالات و تفاوت مشربهایشان صورت گرفته است .

در میان غوغای ظاهرپرستان و اعتراض تندشان نسبت به اقوال بعضی از این طایفه و تکفیر ایشان ، صوفیان درتأویل و تفسیر اقوال مشایخ طریقت‌کوشیدند تا مدرك و بهانهٔ تکفیر بدست بدخواهان نیفتد .

درگیرودار ماجرای قتل حلاج و فضای داغ و ملتهبی‌که این واقعه ایجاد کرده بود، جنید بغرض تبرئهٔ بایزید بسطامی به‌تفسیر وتأویل سخنان اوپرداخت.(۲)

تحت تأثیر همین اوضاع و احوال ابونصر سراج طوسی با حرارت و ایمان از شطح دفاع می‌کند و باوجودی که شطح را کلامی مقرون به ادعا می‌داند ، با هوشیاری کامل و حرارت مخصوصی مخالفان را از سرزنش و طعن اولیای خدا و صاحبان شطح باز می‌دارد « ... لیس لاحد ان یبسط لسانه بالوقیعة فی‌اولیائه و یقیس بفهمه و رأیه مایسمع من‌الفاظهم و ما یشکل علی فهمه من کلامهم لانهم فی اوقاتهم متفاوتون و فی احوالهم متفاضلون و متشاکلون ومتجانسون بعضهم لبعض و لهم اشکال و نظراء معروفون فمن بان شرفه و فضله علی اشکاله بفضل علمه و سعة معرفته ، فله ان یتکلم فی عللهم و اصابتهم و نقصانهم و زیادتهم و من لم یسلك سبلهم و لم ینح نحوهم ولایقصد مقاصدهم فالسلامة له فی رفع‌الانکار عنهم

---

(۱) شطحات الصوفیه‌ص ۲۴ .

(۲) همان کتاب‌ص ۱۷ .

وان یکل امورهم الی‌الله تعالی ویتهم نفسه بالغلط فیما ینسبهم الیه من‌الخطاء»(۱).

پس از واقعهٔ حلاج روحیهٔ خاص محافظه‌کاری در صوفیان و نویسندگان آثار صوفیه پدیدار می‌گردد . ازین به‌بعد مؤلفان صوفی در استعمال و تعریف اصطلاح شطح احتیاط به‌خرج می‌دهند و معنی عصیان‌آمیز و گستاخانه‌ای را که در آن‌نهفته‌است به‌خاطر دارند ودرموارد متعدد ازاستعمال‌آن لزوماً صرف‌نظر می‌کنند.

خواجه عبدالله انصاری معتقد است که « سکینه‌ای کـه در دل اولیا و انبیا فرود می‌آید ، رضا به قسمت را ایجاد می‌کند و از شطح فاحش بازمی‌دارد . » (۲)

در قرن ٦ ﻫ عبدالرحمن‌بن‌الجوزی (متوفی ۵۹۷ ﻫ) درکتاب خود بـه نام تلبیس ابلیس فصل مشبعی در رد شطح و دعاوی صوفیه می‌نگارد .

ابن تیمیه (متولد ٦٦١) انتساب برخی از سخنان رابعه را به‌آن زن پارسا و پرهیزگار تکذیب می‌کند و به‌تأویل و ردآن می‌پردازد . وی‌معتقد است‌که سخنانی را که صاحبان احوال در سکر وحالت فنای ناقص برزبان می‌آورند باید در نبشت و از روایت‌آن خودداری‌کرد.(۳).

ابن‌قیم‌الجوزیه شاگردابن‌تیمیه‌شطح را خروج ازادب عبودیت می‌داند.(۴) وی می‌گویدکه اگر انبساط و سرور اهل مشاهده مقرون به تعظیم و اجلال نباشد ، صوفی به‌گستاخی و شطح زبان می‌گشاید و آن برآمدن از ادب عبودیت است .

باوجود همهٔ اینها از نیمهٔ قرن ششم ﻫ به بعد اصطلاح شطح اندك اندك قبح وکره‌معنی‌خود را ازدست می‌دهد .

در نیمهٔ دوم قرن ششم شیخ روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات اصول متشابه در شطح را از سه معدن قرآن و حدیث و الهام اولیا می‌داند(۵) وبه داغ‌ترین

---

(۱) اللمع ص ۳۷۶- ۳۷۷ .

(۲) منازل‌السائرین چاپ قاهره ۱۹۶۲ص ۶۸ .

(۳) مجموعةالرسائل و المسائل ص ۸۱ .

(۴) مدارج‌السالکین جلد دوم ص ۸۸ چاپ‌قاهره ۱۹۵۶ .

(۵) شرح شطحیات‌ص ۵۸ .

دفاعی از صوفیه و اقوال آنان می‌پردازد. وی درین کتاب عناوینی چون«شطح الهی» و«شطح محمدی» می‌آورد واین مبین آن‌است که‌اصطلاح شطح چگونه‌بتدریج عاری‌از مفهوم گستاخی و بی‌ادبی شده‌است .ابن عربی (متوفی ۶۳۸) در موقع صحبت ازشطح کاملا متوجه شریعت است. می‌گوید: شطح از زلات محققین است ، اگر به‌گفتن‌آن مأمور نباشد(۱) و همین عبارت به‌تنهائی می‌رساند که هم‌مفهوم شطح درین دوره فرق‌کرده است و هم نظرنویسندگان صوفی وعرفا دربارهٔ آن .

جرجانی در تعریفات شطح را از آنرو از زلات محققین می‌داند که عارف بدون دستوری این دعوی به‌حق را آشکار می‌کند . (۲)

ازین بر می‌آید که ظاهر شطح را بالذات بد نمی‌دانند و کلمات شطح را مکروه نمی‌شمارند ؛ بلکه خطا را تنها دران می‌بینندکه صوفی بدون اذن الهی آنـرا آشکار می‌کند . کـار این تحول بدانجا کشید کـه در قرن یـازدهم هجری شطحیات عرفا که زمانی مقرون به ادعا و زمانی دیگر از زلات محققین به حساب می‌رفت ، نزد شهزادهٔ هندی منزه ازهرگونه زشتی و قبحی ، حسنات‌العارفین نام‌گرفت .

با همهٔ اینها در متأخرین نیز کسانی بودندکـه بامستی و استهزا رندانه به به شطح بتازند وآنرا مرادف طامات دانسته به‌بازارخرافات ببرند ؛ چنان‌که‌خواجهٔ شیرازگفته است :

خیز تا خرقهٔ صوفی به خرابـات بریم

شطح و طامات به بازار خرافات بریم

در این رساله دارا شکوه سخنان و کلماتی از بـزرگان اسـلامی و مشایخ صوفیه دربارهٔ مسایل مختلف عرفانی مخصوصاً وحدت وجود فراهم آورده و گاهی هم برای تأیید اقوال مذکور از خودش و دیگران‌اشعاری ذکر کرده است .

بسیاری از اقوال مذکور پیش از دارا شکوه در کتب معتبر و معروف صوفیه در فارسی و تازی به طور پراگنده ضمن حالات و اقـوال صوفیان نقل شده است . بخش دیگر ازیـن شطحیات را نویسنده از عرفای معـاصر خود استماع

(۱) فتوحات‌المکیه بقیهٔ جزء ثانی ص ۳۸۸ .

(۲) تعریفات تحت‌مادهٔ شطح .

نموده است. بعضی‌ازین شطحیات راهم عرفای معاصر او نوشته برای اوفرستاده‌اند.

مأخذ داراشکوه در نقل آن قسمت از اقوال مشایخ که در ادوار پیشتر می‌زیستند کتب صوفیه به زبان دری و تازی چون قوت‌القلوب ابوطالب مکی و اللمع ابونصر سراج طوسی ، رسالهٔ قشیریه امام ابوالقاسم عبدالکریم قشیری، کشف المحجوب هجویری غزنوی ، تذکرةالاولیای شیخ عطار ، مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی ، مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازی ، مصباح‌الهدایهٔ‌عزالدین محمود کاشانی، احیاالعلوم‌غزالی، فردوس‌المرشدیهٔ‌محمود بن‌عثمان، نفحات‌الانس مولانا جامی‌هروی و جز اینها بوده‌است. نویسنده‌گاهی حسب مقصود تأویلات وتعبیراتی هم از خود بر اقوال مشایخ پیشین آورده‌است. برای نمونه چند مورد از اقوال مذکور درین رساله را باعبارت مأخذ اصلی‌داراشکوه می‌آوریم :

حسنات‌العارفین : « احمد حرب جاینماز از برای بایزید فرستادکه بران نماز گزارد . بایزید فرمود : عبادت تمام انبیا و اولیا و عالمیان را در تکیه پر کرده زیرسرنهاده‌ام مرا احتیاج به جاینماز نیست.» ص ۱۰-۱۱

تذکرةالاولیا : « احمد حرب حصیری بر شیخ فرستاد که به شب بر آنجا نمازکن . شیخ‌گفت : من عبادت آسمانیان و زمینیان جمع‌کردم و در بالشی نهادم و آن را در سر گرفتم . » ص ۱۶۳

حسنات‌العارفین : بایزید را گفتند : الله تعالی را لوح محفوظ است . گفت: آن‌لوح‌منم.

تذکرةاولالیا : «ویکی‌ازوی سوال کردکه‌عرش‌چیست؟ گفت: منم وگفت : کرسی‌چیست؟ گفت : منم و گفت : لوح قلم چیست ؟گفت: منم ... » ص۱۲۳ .

حسنات‌العارفین : « رویم راپرسیدندکه : توبه‌چیست ؟ گفت : توبه از توبه .» ص۱۷

تذکرةالاولیا : « وگفت توبه آن بود که توبه کنی از توبه » ص ۵۴ نیمهٔ دوم .

حسنات‌العارفین : «از حلاج‌پرسیدندکه باوجود دعوی خدائی شبانروزی

هزار رکعت نماز چرا می‌گزاری ؟ گفت : مرا غیر من کیست که بپرستد.» ص۲۲

تذکرة‌الاولیا : « نقلست که در شبانروزی در زندان هزار رکعت نماز کردی گفتند : می‌گوئی که من حق‌ام ، این نماز کرا می‌کنی ؟ گفت : مـــا دانیم قدرخود . » ص ۱۱۳

حسنات‌العارفین : «ابوالحسن نوری‌آواز مؤذن بشنید . گفت : هلاکت باد برتو . دران اثنا آواز سگ بشنید . گفت : لبیك و سعدیك . گفتند : شیخ ! این چه حالست ؟ گفت مؤذن از غفلت گفت برای مزد و سگ بی‌غرض گفت که ، حق تعالی فرموده است : و ان من شئی الایسبح بحمده . یعنی چیزی نیست که در ذکر او نباشد .»ص۱۵

ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه : « مؤذنی بانگ نماز می‌کرد. نوری‌گفت : طعنة و سم‌الموت . سگی بانگ کرد ، گفت : لبیك و سعدیـــك . گفتند : ابن بی‌دینی است، مؤذن راچنان گفتی و سگ را لبیك کردی . او را پرسیدند ، گفت : آن مرد خدای تعالی را به غفلت یاد می‌کرد چنـان گفت و سگ بانگ می‌کرد و می‌گفت : الله الله ازقول خدای تعالی« وان‌من شیء الایسبح‌بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم»(۱)

حسنات‌العارفین :«در وقتی که مؤذن گفت اشهدان‌لااله‌الاالله و اشهدان محمدالرسول الله ؛ برخروشید و گفت که : اگر نه حکم تو باشد نام دیگری را با نام تو نتوان‌شنید .» ص ۳٦

ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه : « وقتی شبلی بانگ نمازمی‌کرد چون به‌شهادت رسید بیستاد وگفت : اگر نه آنستی که تو فرموده‌ای ، با تو هیچکس را یاد نکردمی . » (۱)

حسنات‌العارفین و شرح شطحیات روزبهان بقلی :

بدون هیچ تردیدی داراشکوه در تألیف رسالهٔ حسنات‌العارفین بیش از هر کتاب و اثر دیگر صوفیانه تحت تأثیر شرح شطحیات روزبهان بقلی(۲) قرار گرفته است .

---

(۱) ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه به‌اهتمام و تصحیح استادبدیع‌الزمان فروزانفرص۴۲۵.

(۲) ابومحمد ابی نصرالبقلی النسوی ثم‌الشیرازی‌ازعرفای‌بزرگ‌قرن‌ششم ←

شیخ روزبهان بقلی کتابی در غرائب علم شطح به نام منطق‌الاسراربِبیان ابرار تألیف کرد و بعد به‌خواهش مریدان خویش در شیراز تفسیری به‌فارسی بران نگاشت .

این کتاب یکی از شور انگیزترین آثار صوفیانه در زبان دری است . عباراتی پرطمطراق و گرم و برافروخته و سخنانی مشکل و پیچیده و آمیخته بـا تشبیهات و استعارات دارد . اگر چه وضع مذکور از شیرینی نثر این کتاب نمی‌کاهد ؛ ولی فهم عبارات و رموز عارفانه را دشوار می‌سازد .

مؤلف در فصل اول این‌کتاب (فی بدایة احوالی و رغبتی فی تصنیف هذاالکتاب) می‌گوید کـه چون در کتب بزرگان طریقت مطالعهٔ بسیار کرده ، و دریافته است که وقوف بر احوال این طایفه بویژه اهل سکر دشوار و بر گفتار حقایق شعار آنان از هر سو فریاد اعتراض بلنداست ؛ « غیوران حق آواز دادنـد از بطنان غیب که ای شاهد اسرار و ای مشکاة انوار ! ارواح مقدسان از طعن این مفلسان برهان و دهر دهار بران قتالان صلاب بگریان . بیان‌کن رمز شطح عاشقان

← است که در اوایل حال راه سفر عراق و شام و حجازرادرپیش‌گرفت و به‌سیاحت‌پرداخت. درویشی شوریده و صاحب ذوق و وجد بود و درکوه‌های نزدیك شیراز به‌ریاضت‌های‌سخت می‌پرداخت. سخنان او درغلبهٔ وجدازوصادرشده‌است. تفسیرعرایس،شرح شطحیات‌عربی و دری و کتاب‌الانوارفی کشف‌الاسراراز آثاراوست. جامی‌در نفحات‌این‌دو بیت‌را ازودانسته‌است:

آنچـه ندیده است دو چشم زمـان
و آنچـه نبشنید دو گـوش زمین
در گل ما رنگ نموده است آن
خیز و بیا در گل ما آن ببین

سال وفات او را مولانا جامی نیمهٔ محرم ۶۰۶ هـ ضبط کرده است. (نفحات الانس به تصحیح و مقدمهٔ توحیدی پور ص ۲۵۵) شرح شطحیات تصنیف شیخ روزبهان بقلی با تصحیح و مقدمه فرانسوی از هنری کربین در سال ۱۳۴۴ در تهران قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه به‌چاپ رسیده است .

و عبارت شورمستان به زبان اهل حقیقت و شریعت هر نکته‌ای که مقرون حال است ، آنرا به‌صورت علم و ادلهٔ قرآن و حدیث شرحی لطیف عجیب بگوی.»(۱).

چنان‌که دیدیم غرض روزبهان ازین اثر آنست تابه‌طعن طاعنان پاسخ دهد و به اثبات برساند که شطح عاشقان از حقیقت و شریعت بدور نیست وحاسدان و متعرضان درگمراهی و اشتباهند .

مقصود داراشکوه نیز همین است . او نیز می‌خواهد تا با نقل شطحیات بزرگان دین و مشاهیر اسلامی به کور باطنان عصر خود بفهماند که اینگونه اقوال عارفان منافی شریعت اسلامی نیست و گویندهٔ آنرا نمی‌توان ملحد وزندیق خواند .

شهزاده پس از مطالعهٔ شرح شطحیات روزبهان دریافته بودکه پیچیدگی عبارات و اشتمال آن برتشبیهات و استعاراتی‌که موجب ملال‌خاطر خوانندگان می‌شود مانع استفادهٔ اکثریت مردم ازآن کتاب است . بنابرین خودش برآن می‌شود که رساله‌ای مختصر باعبارت صریح و ساده درین‌باره بنویسد و درآن شطحیات این طایفه را فراهم آورد .

داراشکوه هم مانند شیخ روزبهان ابتدا به‌شطح الهی پرداخت و بعد به شطح پیغامبر(ص) و خلفای راشدین (رض) و بعضی‌ازصحابه(رض) وسپس‌به سخنان مشایخ صوفیه .

روزبهان درقرن ششم هجری برای اثبات سخنان ناآشنای صوفیه به‌گوش ظاهرپرستان با استفاده از آیات قرآنی و احادیث و کلام مشایخ کتابش را نوشت و شهزاده داراشکوه در قرن ۱۱ ه اینکار را کرد .

شیخ شیرازی و شهزادهٔ هندوستانی هر دو از دست معاندان ظاهربین که شب پره صفت از رویت جمال دل‌آرای خورشید حقیقت عاجزند ، جگرخون و برافروخته‌اند . آن یکی از دست « گرانجانان دراعه و دستارپرست » (۲) فریاد می‌کشد و این یکی سینهٔ ملایان را « تخته مشق کودکان»(۳) می‌خواند .

(۱) شرح شطحیات ص ۱۲
(۲) شرح‌شطیحات ص ۲۳
(۳) حسنات‌العارفین ص ۱۳

همانطور که شیخ شیرازی در شرح شطحیات بیشتر ازهمه به‌حلاج پرداخته و او را برسراسر این کتاب مشرف گردانیده است ؛ داراشکوه‌نیز مولاشاه و شیخ‌میر را در سراسر این رساله در نظر دارد .

هر دو شاعر بوده‌اند و نوشتهٔ خویش را با اشعار مزین داشته‌اند .

عبارت بعضی از شطحیات که در هر دو کتاب نقل شده است گاهی‌بسیار شبیه هم است ، گاهی هم عین عبارت در اثر دومی تکرار شده است .

شرح شطحیات : فی شطح شبلی :

« مردی در مجلس شبلی زعقه‌ئی بزد . او را در دجله انداخت ، گفت : اگر صادق است چون موسی برآید ؛ اگر کاذب است چون فرعون غرق شود . . . » ص ۳۶ .

حسنات‌العارفین: «شخصی درمجلس شبلی زعقه‌ای بزد . فرمود دردجله‌اش اندازند اگرصادق است‌چون‌موسی براید واگرکاذب است‌چون فرعون غرق شود .» ص ۲۴

شرح شطحیات :

«**اما شطحیات ابراهیم بن ادهم رحمة‌الله علیه :** گفتنش‌که، اگر لحظه‌ای دل به دست آوردم از فتح روم دوستر دارم . » ص ۷۶

حسنات‌العارفین : « ابراهیم ادهم ـ قدس‌الله سره ـ گفت : اگر لحظه‌ای دل به دست‌آرم از فتح روم دوستردارم. »ص۷

فرق در میان این دو اثر آن است‌که داراشکوه کوشیده است تا برخلاف شیخ روزبهان مطلب را به‌اختصار و عبارت را بسیار ساده و عام‌فهم بیاورد . بدیهی است که عمق تعبیر و قدرت معنی نیز بدانگونه که در کتاب اولی مشهود است درین رساله نیست . گرمی و هیجان و نفس سوختگی که در بیان شیخ است در سخن شهزاده نیست وعلت‌آن این است‌که شهزاده در سادگی وصراحت واختصار لفظ و معنی تعمد داشته است .

روزبهان در تفسیر و شرح هر شطحی عبارتی مشبع آورده است ، آراسته به‌آیات و احادیث ، اما شهزادهٔ شهید در پایان بسیاری ازشطحیات و در تأویل‌آنها عبارتی موجز در سه چهار کلمه آورده است .

روزبهان درویش درویش است و داراشکوه پادشاه درویش . این وضع در لابلای این دو اثر به‌خوبی روشن است .

داراشکوه از اکثر صوفیانی که بین سال ختم نگارش شرح شطحیات روزبهان (۵۷۰) و سال نگارش حسنات‌العارفین (۱۰۶۲) زندگی‌کرده‌اند شطحیاتی آورده است که آن خود در کتاب اولی نیست .

شیخ شیرازی در شرح خویش بیرون از ذکر شطحیات و شرح و تفسیر آنها به شرح چندین اصطلاح عرفانی پرداخته و فصولی نیز با عناوین مناجات ، خطاب به‌خویش ، در رمز کلام خویش ، در مذمت خویش ، در توحید خویش ، در گفتگو با نفس خویش ، در وصف حیرت خویش ، در عجزمعرفت و جز اینهاآورده است . اما داراشکوه در عوض به‌شرح احوال چند تن از عرفای متأخر که در سایر آثار صوفیانه توجهی به آنان نشده است می‌پردازد .

بدینگونه آشکار می‌شودکه حسنات‌العارفین به‌عنوان دومین‌کتاب فارسی در شطح عرفا تقلیدی ازکتاب شیخ روزبهان است. مسلم است‌که مراد ازین تقلید، تقلید محض نبوده ، نویسنده خواسته است تا با عبارت سلیس و روان و همه فهم برمقتضای مشی فکری خویش (پیروی از فکر وحدت‌الوجود و اشاعهٔ هرچه بیشتر این ایدئولوژی و به‌یکسو زدن حجاب‌های دوگانگیی که میان مسلمانان و هندوان حایل بود و تقریب این دو طایفه به‌همدیگر) شطحیات و اقوال بزرگان صوفیه اعم از متقدم و معاصر خویش را فراهم آورد . پس غرض داراشکوه ازنوشتن این رساله تنها خدمت به‌افکار عرفانی محض نبود، بلکه بدینوسیله رسالت اجتماعی خویش

را نیز به‌جا آورد .

چون شهزاده این رساله را به‌پایان رسانید بعضی طالبان صادق به‌او گفتند که موافقت این گروه والاشکوه را شطحی هم از خود بگوی . در پاسخ فرمود که من می‌گویم همهٔ این شطحیات شطح من است .

درنگارش این کتاب همانطور که گفته آمد؛ اسلوبی ساده وعام‌فهم به‌کاررفته ومانند اغلب کتب صوفیه عاری از تکلف وحشو و پیرایه است. بیشتر نویسندگان آثار عرفانی درزبان دری کوشیده‌اند که آثارشان سلیس وروان ورساوخالی از آرایش‌های لفظی ومعنوی باشد تا مقاصدشان به‌آسانی به طبقات مختلف مردم تفهیم شود. این سادگی وبی‌پیرایگی خودمایهٔ پاکیزگی وشیرینی خاصی در نثرعرفانی گردیده‌است. اگرچه به‌موجب وضع خاصی که بر نثر قرن دهم و یازدهم و دوازدهم حکمفرماست آثار منثور صوفیانهٔ این دوره نیز از نظر سترگی عبارت و روانی و ملاحت هرگز به‌پایهٔ متون‌عارفانهٔ دوره‌های‌پیش نمی‌رسد ، معهذا از جهت روشنی عبارت و سادگی و ایجاز و عدم رعایت صناعات لفظی و اجتناب نویسندگان از فضل فروشی و تظاهر به عربی‌دانی و استعمال واژه ـ های مهجور بهترین و شسته‌ترین آثار دورهٔ مذکور را کتب عرفانی و مذهبی تشکیل می‌دهد .

در تصحیح متن حسنات‌العارفین از چهار نسخهٔ خطی استفاده بعمل آمد . نسخهٔ (A) که قدیمی‌ترین نسخ چهارگانه بوده بین سالهای ۱۰۶۵ و ۱۰۶۸ ﻫ به رشتهٔ تحریر درآمده است و نسخهٔ اصل قرار داده شد .

نسخهٔ (X) که تاریخ نگارش آن معلوم نیست و کمبودهائی در وسط دارد . این نسخهٔ را آقای خسته شاعر و نویسندهٔ افغانی در اختیار بنده گذاشتند.

نسخهٔ سوم از آن کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (شماره ۴۶۷۲/۹) است که خطی زیبا و جدول مذهب داشته ، نگارش آن ظاهراً در سال ۱۱۲۸ پایان پذیرفته است . این نسخه که علامت اختصاری آن (M) است چند برگ از آخر کم دارد .

نسخهٔ (N) عکسی است و آقای جلالی نائینی از روی متن خطی حسنات العارفین در هند عکس‌برداری نموده ، بانهایت بزرگواری در اختیاربنده گذاشتندکه بدینوسیله ار ایشان‌سپاسگزاری می‌نمایم .

تهران ـ باشگاه دانشگاه ـ ۱۵ خردادماه = جوزا ۱۳۴۹

سید مخدوم رهین
دنشجوی افغانی دردانشگاه تهران ـ دانشکدهٔ ادبیات ـ سال‌اول فوق‌لیسانس